



درس تفسیر سوره مبارکه دخان - جلسه ۸

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُبِينٍ (۱۰) يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱) رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ (۱۲) أَتَى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ (۱۳) ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ (۱۴) إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ (۱۵) يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ (۱۶) وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ (۱۷) أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ (۱۸) وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ (۱۹) وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون (۲۰) وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِلُون (۲۱) فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَا يَوْمُ الْمُجْرِمُونَ (۲۲) فَاسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ (۲۳) وَاتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُعْرَقُونَ (۲۴)﴾

تحلیلی بودن سخن پیامبر در فرزند داشتن خدا و عدم اعتقاد به آن

بحث‌هایی که مربوط به ربوبیت حق تعالی<sup>۱</sup> بود، مقداری این وسط‌ها طول کشید؛ در خلال این سوره مبارکه «دخان» آیاتی هم هست که از عدم تناهی و تناهی و سایر مسائل معرفتی و امکان شناخت خدای سبحان - به خواست خدا - مسائلی مطرح خواهد شد. در جریان آن آیه‌ای که فرمود: ﴿إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ

الْعَابِدِينَ»<sup>۱</sup> آن را هم ملاحظه فرمودید که مقدم و تالی به این برمی گردد که «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَهُوَ مُسْتَحِقٌّ لِلْعِبَادَةِ»، سخن از اینکه من قبول می کنم یا نکول می کنم نیست، بلکه آنها برای حضرت حسابی قائل نبودند! به دلیل اینکه می گفتند: «مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ»، آن قیاس استثنایی و مقدم و تالی به این برمی گردد که «إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَهُوَ مُسْتَحِقٌّ لِلْعِبَادَةِ»، «لَكِنَّ التَّالِيَّ بَاطِلٌ»، زیرا کسی مستحق عبادت است که «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۲</sup> باشد و آن خداست که «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است و منزّه از آن است که شریک داشته باشد.

### انذار به عذاب وظیفه پیامبر و بیان احتمالات در عذاب

در این قسمت که برهان اقامه فرمود، در آیه سوم فرمود: «إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ»، راه انذار او هم این است که فرمود منتظر باشید روز عذابی در پیش دارند؛ حالا این عذاب، یا عذاب دنیا است یا عذاب آخرت است؛ معمولاً اهل تفسیر این را به دو احتمال تقسیم کردند: گفتند یا مربوط به عذاب دنیا است یا مربوط به عذاب آخرت است، شواهدی هم برای هر دو اقامه کردند و گفتند هم شاهد است که مسئله عذاب دنیا مطرح است، برای اینکه فرمود: «فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ»، بعد آنها گفتند: «رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ»، بعد فرمود ما کشف عذاب کردیم «ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ» معلوم می شود که در دنیا است. قول دوم یا نظر دوم یا جهت دوم حمل این آیات بر عذاب آخرت این است که فرمود: «يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى»، «بَطْش كَبْرَى» فقط در معاد است. بنابراین صدر آن قسمت می تواند ناظر به دنیا باشد و ذیل آن هم شاهد است بر اینکه منظور عذاب آخرت است؛ ولی اگر بر عذاب آخرت حمل بکنیم و این صدر را بر تاریخ گذشته و نقل قول گذشته حمل بکنیم، شاید جامع باشد.

۱. سوره زخرف، آیه ۸۱.

۲. سوره دخان، آیه ۷.

پس «هاهنا ثلاثة إحتمال»؛ احتمال اول این است که این آیه مربوط به عذاب دنیا باشد، چه اینکه بخشی از این آیات این را تأیید می‌کند. احتمال دوم این است که مربوط به عذاب آخرت باشد، برای اینکه ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى﴾ عذاب آخرت را تأیید می‌کند. احتمال سوم این است که کلاً مربوط به عذاب آخرت باشد و آنچه که مربوط به گذشته است، به عنوان نقل حال و بیان حال باشد که ما قبلاً در دنیا به اینها گفتیم و اینها إعراض کردند و گفتند که ما می‌پذیریم، ما کشف عذاب کردیم که اینها دوباره إعراض کردند و گفتند: ﴿مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ﴾، بنابراین امروز دیگر «بَطش کبری» فرا رسیده و راهی برای علاج اینها نیست.

### رد دیدگاه برخی مفسرین در تغییر آیه ﴿مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ﴾

در مسئله ﴿مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ﴾، حرفی را که سیدنا الاستاد دارند،<sup>۳</sup> همان حرفی است که سایر بزرگان و مفسران - مخصوصاً فخر رازی در تفسیر خودشان - هم دارند؛ فخر رازی در تفسیر دارد که حرف مشرکان درباره پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) این است که یا این حرف‌ها را از بشر یاد گرفت که ﴿إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ﴾<sup>۴</sup> یا از جن یاد گرفت، این ﴿مُعَلَّمٌ﴾ ناظر به این است که تعلیم بشری است و آن ﴿مَجْنُونٌ﴾ ناظر به آن است که تسخیر جَنِّ است و جن‌ها به او آموختند.<sup>۵</sup> بنابراین اینکه مرحوم علامه دارد که ﴿مَجْنُونٌ﴾ یعنی «مُحْتَلُّ الْعَقْلِ»، این مسئله هم نمی‌تواند درست باشد؛ در حالی سخن فخر رازی هم همین است که مرحوم علامه فرمودند. جناب فخر رازی می‌گوید که یا سالم هستند و دیوانه نیست، منتها - مَعَاذَ اللَّهِ - دروغ می‌گوید، چیزهایی که از دیگران یاد

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۳۷ و ۱۳۸؛ «قوله تعالى: ﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ﴾ التولى الإعراض و ضمير «عنه» للرسول و ﴿مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ﴾ خیران لمبتدأ محذوف هو ضمير راجع إلى الرسول و المعنى: ثم أعرضوا عن الرسول و قالوا هو معلم مجنون فرموه أولاً بأنه معلم يعلمه غيره فيسند ما تعلمه إلى الله سبحانه قال تعالى: ﴿وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ﴾ و ثانياً بأنه مجنون محتل العقل».

۴. سوره نحل، آیه ۱۰۳.

۵. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۶۵۷ و ۶۵۸؛ «لأن كفار مكة كان لهم في ظهور القرآن على محمد عليه الصلاة والسلام قولان منهم من كان يقول إن محمداً يتعلم هذه الكلمات من بعض الناس لقوله ﴿إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّلسَّانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجِبِي﴾ و كقوله تعالى: ﴿وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ﴾ و منهم من كان يقول إنه مجنون و الجن يلقون عليه هذه الكلمات حال ما يعرض له الغشي».

گرفته را به خدا اسناد می‌دهد که این همان افتراست؛ «مُحْتَلُّ الْعَقْلِ» نیست، ولی - مَعَاذَ اللَّهِ - فریبکار است و چیزی که از بشر یاد گرفته به «الله» اسناد می‌دهد، می‌شود «فریه» که ﴿أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ﴾. این ﴿مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ﴾ همان ﴿أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ﴾<sup>۶</sup> است، یا سالم نیست! برای اینکه آنچه را که اینها به او آموختند در حالت عادی نبود! حرف فخر رازی این است که در حال «ما يعرض له الغشى»، آن وقتی که غش کرده و خبری از درک صحیح ندارد، آن وقت چیزهایی را به او القا کردند. بنابراین کسی که شاگرد جن باشد و چیزی را از جن یاد بگیرد، مانند همان حرف‌هایی است که زیرمجموعه وجود مبارک سلیمان (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) بودند که ﴿قَالَ عَفَرْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ﴾<sup>۷</sup>، آن موارد یک راه علمی است؛ اما حرف فخر رازی این نیست آن کسانی که ﴿قَالَ عَفَرْتُ مِّنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَّقَامِكَ﴾ از آن قبیل باشند، می‌گویند جن در حال غَشِیه به او چیزی را یاد می‌دادند، آن وقتی که غش کرده؛ یعنی همان وقتی که «مُحْتَلُّ الْعَقْلِ» است، آن وقت این مطابق تعبی‌رات دیگر درمی‌آید که ﴿أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ﴾، این همان است که سیدنا الاستاد (رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ) فرمودند. ﴿وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَّجْنُونٌ﴾، بعد می‌فرماید که در صحنه قیامت ما گفتیم عذاب را برمی‌داریم و عذاب را برداشتیم ﴿ثُمَّ تَوَلَّوْا﴾ که اینها به این صورت درآمدند. پس اینکه معلوم نیست آیه مثل قصه بدر یا قصه‌های دیگر درباره عذاب دنیا است یا عذاب آخرت است، این چنین نیست؛ ظاهراً مربوط به عذاب آخرت است و گذشته را به صورت جریان حال و قصه حال دارد نقل می‌کند.

در قسمت‌های قبلی فرمودند: ﴿إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ﴾، چه اینکه در صدر سوره مبارکه «زخرف» هم همین بود؛ فرمود ما «مُنْذِر» هستیم ما «إنذار» می‌کنیم و حقایق را برای شما آشکار می‌کنیم که قصه سه پیغمبر از انبیای الهی

۶. سوره سبأ، آیه ۸.

۷. سوره نمل، آیه ۳۹.

را فرمودند؛ جریان حضرت ابراهیم، جریان حضرت موسی و جریان عیسی (علیهم السّلام) را ذکر کردند. اما این جا فقط جریان حضرت موسای کلیم را ذکر می‌کند، چون جریان حضرت موسی بیشترین قصه را در قرآن کریم به خود اختصاص داد.

پرسش: روز قیامت که معنا ندارد خداوند عذاب را بردارد!

پاسخ: نه، قرآن نقل می‌کند که ما در دنیا این کار را کردیم، یعنی عذاب را برداشتیم که اینها دوباره برگشتند! اتمام حجت و احتجاج می‌کند؛ لذا در ﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ﴾ دیگر ندارد که عذاب را برمی‌داریم.

### آزمون قوم فرعون با ارسال نبی کریم

بعد از این قسمت چون در صدر همین سوره، یعنی آیه سه فرمود: ﴿إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ﴾، آن وقت داستان فرعون را ذکر می‌کند، این قرآن جزء «جَوَامِعِ الْكَلِمِ»<sup>۸</sup> نیست که کلیات را بیان کند، بلکه داستان‌ها و قضایای خارجی را هم ذکر می‌کند تا برای «اولی الابصار» عبرت باشد. فرمود ﴿وَلَقَدْ فَتَنَّا﴾ قبل از این مسلمان‌ها قوم فرعون را، چگونه آزمودیم؟ برای اینکه ﴿وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ﴾؛ پیغمبری باکرامت آمده است! مستحضرید کرامت یا دانشی است یا ارزشی است. آن کرامت دانشی مربوط به حکمت نظری است؛ یعنی موجودی که مجرد و شریف است را به او می‌گویند موجود کریم، دیگر سخن از مسائل اعتباری و اخلاقی نیست، فرشته یک موجود کریم است؛ مثلاً در امور مادی از طلا و نقره به عنوان «أحجار کریمه» در کتاب لغت یاد می‌شود، «ذهب» را که در کتاب لغت معنا می‌کنند، می‌گویند: «حجر کریم»، اینها «أحجار کریمه» هستند؛ دیگر از مسائل اخلاقی و ارزش اخلاقی نیست، کار وجودی است. درباره ذات اقدس الهی وقتی گفته می‌شود کریم است، یعنی احسان دارد، نه اینکه اخلاق او خوب

۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۱.

است؛ احسانی دارد، انعام و اکرامی دارد. وقتی درباره قرآن گفته می‌شود: ﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ \* فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ﴾<sup>۹</sup> یا پیغمبر (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) کریم است، یعنی هم درجه وجودی اینها بالاست و هم اخلاق اینها! پس نسبت به ذات اقدس الهی کَرَم همان إحسان و انعام است و نسبت به موجودات دیگر همان چیزهای دانشی است؛ یعنی حکمت نظری است که وجود آنها قوی و غنی است. نسبت به انسان وقتی گفته می‌شود کریم است، یعنی اخلاق و نظام ارزشی او خوب است. رسولی که آمد هم از نظر درجه وجودی دارای کرامت و ارزش است و درجه اخلاق ﴿وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ﴾.

### پیام‌آوری و هدایت مردم دو رسالت موسای کلیم و دلیل آن

این رسول کریم که آمد به قوم فرعون، یعنی به فرعون و قوم او گفته بود که من دو رسالت دارم: یکی اینکه از طرف خدا آمدم تا پیام را به شما برسانم، دیگر اینکه مأموریت دارم که امت را از دست شما برهانم و به خدای سبحان نزدیک کنم؛ مردم امانت الهی هستند و من از آن جهت که رسول هستم، پیام خدا را به شما می‌رسانم و از آن جهت که امین هستم، امانت خدا را باید از شما تحویل بگیرم. مردم امانت خدا هستند و اصولاً انبیا آمدند که این امانت‌ها را بگیرند و حفظ بکنند. فرمود این دو کار را من باید انجام بدهم و هر دو را هم دارم انجام می‌دهم؛ از آن جهت که پیام‌آور خدا هستم، درست مسائل را به شما ابلاغ می‌کنم و از آن جهت که مردم «أمانة الله» هستند و رهبران الهی «أمین الله» می‌باشند، من مردم را باید از شما تحویل بگیرم و درست تربیت کنم و به مقصد برسانم؛ لذا شما همان حرف‌های ما را بپذیرید و هم مردم را به ما تحویل بدهید: ﴿أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ﴾؛ عباد خدا امانت‌های الهی هستند، مردم «أمانة الله» می‌باشند، اگر کسی به این مردم بد کرد به «أمانة الله» خیانت کرد! ﴿أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ﴾، ببینید خودش را امین معرفی کرد و نگفت که مردم را آزاد کنید، بلکه فرمود مردم را تأدیه و ادا کنید که

۹. سوره واقعه، آیات ۷۷ و ۷۸.

با امانت بسازد. درباره امانت نمی گویند امانت را آزاد کرد، می گویند امانت را ادا کرد. فرمود من چون امین هستم و مردم «أمانة الله» هستند این «أمانة الله» را باید به امین برگردانید: ﴿أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ﴾. پس از آن جهت، چون از طرف ذات اقدس الهی آمدم، پیام و ابلاغ خدا را می رسانم، این حرف هایی را هم که من می گویم پیام الهی است. چرا باید به من برگردانید؟ برای اینکه من «أمین الله» هستم و «أمین الله» باید «أمانة الله» را حفظ بکند!

﴿أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ﴾: حرف خدا را برسانم، ﴿أَمِينٌ﴾: مردم را باید اداره بکنم

### بازگشت حرمت پیامبر و بندگان خدا به «الله»

شما، یعنی فرعونیان ﴿لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ﴾، می بینید که تا حال سخن از «عباد الله» بود و سخن از «رسول الله» بود، اما الآن سخن از «الله» است؛ فرمود «عباد الله» حرمتی که دارند به برکت «الله» است! «رسول الله» حرمتی که دارد به برکت «الله» است! «أمین الله» حرمتی که دارد به برکت «الله» است! شما اگر با مردم بدرفتاری کردید، نسبت به «الله» جفا کردید! اگر به «رسول الله» بدرفتاری کردید، نسبت به «الله» جفا کردید! این چهار جمله را هماهنگ بیان کرده است؛ یک جا سخن از «عباد الله» است، یک جا سخن از «رسول الله» است، یک جا سخن از «أمین الله» است و دفعته سخن از «الله» است؛ ﴿وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ﴾، نه «تَعْلُوا عَلَى عِبَادِ اللَّهِ» یا «تَعْلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ» یا «لَا تَعْلُوا عَلَى أَمِينِ اللَّهِ»، چون «أمین الله»، «رسول الله» و «عباد الله» اگر ارزشی دارند از «الله» است و حرفی را هم که می زنند از طرف «الله» است.

### داشتن سلطنت آشکار دال بر رسول الله بودن موسای کلیم

﴿وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي﴾: از آن جهت که «رسول الله» هستم ﴿آتِيكُمْ﴾، به چه دلیل «رسول الله» هستم؟ برای اینکه «سلطان مبین» و موجودات روشن دارم! سلطنت را مستحضری که از آن واژه های پُربرکت قرآنی

است، سلطنت تنها قدرت نیست، بلکه آن قَهْر همراه با مِهْر است. این روغن شَفَّاف «زیت» که خیلی فروغ دارد و خوب نور می‌دهد را می‌گویند «سَلِیْط». آن کسی سلطان است که حرفی برای گفتن داشته باشد و عُرْضه اداره را هم داشته باشد، اگر عُرْضه نداشته باشد و حرفی برای گفتن نداشته باشد، «سَلِیْط» نیست؛ «سَلِیْط» آن روغن شفافی است که نور می‌دهد، آن را می‌گویند «سَلِیْط»! وگرنه صرف قدرتمند بودن و حاکم بودن که سلطنت نیست. در القاب انبیا(عَلَيْهِمُ السَّلَام) هم سلطنت آمده است.

﴿إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾، این «ید بیضاء» سلطان من است؛ همان‌طوری که عصا سلطان است، تنها اژدها شدن سلطان نیست و بزرگان همه به ما فرمودند که ﴿أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ﴾، نه «فی جِیْبِک»! کسی که دست به جیب است به جایی نمی‌رسد، کسی که دست به جِیْب و گردن و گریبان دارد و در سینه او خبری هست به جایی می‌رسد. آن کسی که جیب او پُر است سرمایه‌داری است که از اینها در عالم فراوان است! ذات اقدس الهی به کلیم حق فرمود به این فکر نباشد که جیب تو چه خبر است! به این فکر باش که در جِیْب، سینه، گردن و گریبان تو چه خبر است! ﴿أَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ﴾، نه «فی جِیْبِک»! نه به سراغ مال بروی! بین در سینه خودت چه خبر است! آن وقت ایشان گفت که من با سینه شَفَّاف آمدم! سلطان دارم! این «ید بیضا»ی من است، عصا هم هست! غرض این است که تنها اژدها شدن سلطان نیست، «ید بیضاء» هم سلطان است، برای اینکه اصلاً آن روغن «زیت» شفافِ پُر فروغ را می‌گویند «سَلِیْط» ﴿إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ﴾.

توکل موسای کلیم به خدای سبحان در صورت تهدید او

بعد فرمود که من چون رسالت خدا را دارم و امین امانت الهی هستم، اگر بخواهید با من بدرفتاری کنید یک پناهگاه خوبی دارم: ﴿وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون﴾، شما مُدام به انبیای دیگر می‌گفتید که ﴿لَتَكُونَنَّ مِنْ



الْمَرْجُومِينَ»<sup>۱۱</sup> این گونه تهدید می‌کردید که سنگسارت می‌کنیم و بیرون می‌کنیم، نسبت به من اگر بخواهید این تهدیدها را روا بدارید، من یک پناهگاه خوبی دارم، من اصلاً با پناهگاه آمدم! در سوره مبارکه «طه» ذات اقدس الهی فرمود تو با این پناهگاه برو، گرچه قدرت فرعونی یک قدرت چشمگیری است، ولی از همان اول با پناهگاه داری می‌روی! در آیه ۴۵ به بعد سوره مبارکه «طه» این است: ﴿قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرِطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْعَىٰ﴾<sup>۱۲</sup> قدرت فرعونی که چشمگیر بود و اینها هم که دو نفر انسان به صورت عادی بودند، عرض کردند خدایا! او اگر طغیان بکند چه کنیم؟ فرمود: ﴿قَالَ لَا تَخَافَا﴾<sup>۱۳</sup> تو ای موسی و برادرت هارون (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا) نترسید! ﴿إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَىٰ \* فَأَتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾<sup>۱۴</sup> آن‌جا چون سخن از ﴿أَمِينٌ﴾ نبود ﴿أَدْوَا﴾ نبود، سخن از رسول بود که سخن از ارسال آمده؛ اما در آیه سوره مبارکه «دُخَان» که محل بحث است چون با ﴿أَمِينٌ﴾ شروع شده، مناسب ﴿أَمِينٌ﴾ تأدیه امانت است. در سوره مبارکه «طه» فرمود: ﴿قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي وَمَعَكُمْ أَسْمَعُ أَرَىٰ \* فَأَتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ﴾؛ اینها را با ما رها کن و بفرست، اما این‌جا چون سخن از امین بودن است تعبیر به ﴿أَدْوَا﴾ فرمود، فرمود ما امین هستیم، امانت خدا را هم به ما تأدیه کنید. در این‌جا، یعنی آیه بیست سوره مبارکه «دُخَان» که محل بحث است فرمود: ﴿وَأِئْتِيَا عِذَّتُ رَبِّي وَرَبُّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون \* وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاَعْتَرِلُون﴾ اگر ایمان ندارید ما را رها کنید و دیگر مزاحم ما هم نشوید.

۱۱. سوره شعراء، آیه ۱۱۶.

۱۲. سوره طه، آیه ۴۵.

۱۳. سوره طه، آیه ۴۶.

۱۴. سوره طه، آیات ۴۶ و ۴۷.

فخر رازی نقل می‌کند که - چون معتزله با اشاعره اول کنار هم بودند، یک مشکل فکری، مکتبی و مدرسه‌ای پیش آمد که رهبر فکر اعتزال از آنها جدا شد و آنها را باطل دانست که می‌گفت شما باطل هستید و من از باطل جدا شدم؛ معتزله؛ یعنی معتزله از آن تفکر باطل اشعری - برخی از متفکران معتزله می‌گفتند که هر جا قرآن کریم سخن از اعتزال آورد، «اعتزال عن الباطل» است؛ گفت من که در آن مجلس وارد شدم، به او گفتم اگر منظور قرآن در همه جا «اعتزال عن الباطل» است، در آیه ۲۱ سوره مبارکه «دخان» که موسای کلیم فرمود: ﴿وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَرِضْ لُونِ﴾، یعنی «فاعتزلونی»، اینکه «اعتزال عن الحق» است و «اعتزال عن الباطل» نیست! گفت این حرف را که گفتم، او دیگر حرفی برای گفتن نداشت.<sup>۱۵</sup> لکن این استدلال جناب فخر رازی مثل استدلال آن معتزلی هیچ‌کدام تام نیست؛ حالا اعتزال گاهی از حق جدا می‌شود و گاهی از باطل جدا می‌شود، این چه استدلالی است؟! ﴿فَاعْتَرِضْ لُونِ﴾ یعنی کاری با من نداشته باشید، «لَا لِي وَلَا عَلَيَّ» مرا آزاد بگذارید، نه اینکه من حق هستم و از حق فاصله بگیرید؛ گفت اگر به من ایمان نمی‌آوردید: ﴿فَاعْتَرِضْ لُونِ﴾؛ یعنی کاری با من نداشته باشید، نه «لَه» من باشید و نه «عَلَيْهِ» من.

### امانت خدا بودن مردم علت حفظ آن توسط امین الله

وجود مبارک کلیم حق به جامعه قبطی‌ها و فراعنه رساند که مردم امانت خدا هستند. این تعبیر بلند وجود مبارک حضرت امیر (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) در این عهدنامه مالک را می‌بینید که هم‌چنان می‌درخشد! ما درباره نماز داریم

۱۵. مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۶۵۹؛ «قال مصنف الكتاب رحمه الله تعالى: إن المعتزلة يتصلفون و يقولون إن لفظ الاعتزال أينما جاء في القرآن كان المراد منه الاعتزال عن الباطل لا عن الحق، فاتفق حضوري في بعض المحافل و ذكر بعضهم هذا الكلام فأوردت عليه هذه الآية و قلت المراد الاعتزال في هذه الآية الاعتزال عن دين موسى عليه السلام و طريقته و...».

که «الصَّلَاةُ عَمُودُ الدِّينِ»؛<sup>۱۶</sup> نماز یک ستون دینی و عبادی اسلام است؛ یک ستون سیاسی هم داریم که مردم هستند، در آن عهدنامه مالک وجود مبارک حضرت امیر با جملیه اسمیه و «إِنَّ» تعبیر کرده است، فرمود: «إِنَّمَا [عَمُودُ] عِمَادُ الدِّينِ وَ جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ»؛<sup>۱۷</sup> فرمود ستون دین توده مردم می باشند اگر - خدای ناکرده - مردم با شما نبودند حکومتی در دست شما نیست، مردم یک امر عادی نیستند، مردم ستون دین هستند و اگر نبودند حکومت یک حکومت دینی نیست. «إِنَّمَا [عَمُودُ] عِمَادُ الدِّينِ»، این را حتماً ملاحظه بفرمایید که در عهدنامه مالک، وجود مبارک حضرت امیر برای مالک نوشت. مصر، امروز به این روز سیاه درآمده، قبلاً که این طور نبود! هنوز در آن زمان بخشی از مردم مصر غیر مسلمان بودند. در همان عهدنامه دارد که مالک! مردم مصر دو قسم هستند یا مسلمان می باشند یا کافر؛ با هر دو باید معتدلانه رفتار بکنی! «فَإِنَّهُمْ صِغْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»، چون آن وقت ها همه مردم مصر اسلام نیاورده بودند. فرمود مردم دو قسم هستند یا کافر می باشند یا مسلمان، تو استاندار ما هستی! وقتی وارد آن سرزمین شدی باید با هر دو گروه با رفق و عدل و عقل رفتار بکنی، «وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِغْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» بعد فرمود: «إِنَّمَا [عَمُودُ] عِمَادُ الدِّينِ وَ جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ»؛ لذا وجود مبارک موسای کلیم فرمود مردم امانت خدا هستند و امانت خدا را باید «امین الله» حفظ بکند.

### وفای خدای سبحان در برابر توطئه فرعونیان

﴿فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ﴾؛ عرض کرد خدایا! اینها نه تنها حرف مرا گوش نمی دهند، «علیه» من دارند توطئه می کنند و شما هم که به ما وعده پیروزی دادید! آن گاه جواب آمد که بله ما به وعده خود وفا می کنیم:

۱۶. المحاسن (برقی)، ج ۱، ص ۴۴.

۱۷. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، نامه ۵۳.

﴿فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ﴾؛ شب که شد این پیروان خود را سیر بده، «سری» یعنی سیر در شب. ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ﴾.<sup>۱۸</sup> «سری» یعنی سیر در شب، «إسراء» یعنی شب سیر دادن، «أسر» یعنی شبانه اینها را سیر بده! ﴿فَأَسْرِ بِعِبَادِي﴾ این ﴿لَيْلًا﴾ تأکید است، مثل ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا﴾. شب که شد اینها را حرکت بده که از راه دریا باید بگذرید، حالا یا رود نیل است یا چیز دیگر. ﴿فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا﴾؛ ولی بدان که در تحت تعقیب هستید، ﴿إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ﴾ در تعقیب هستید، با سرعت باید حرکت بکنید و به طرف دریا سفر کنید، آنجا را هم ما یک بستر صاف برای شما قرار می‌دهیم، دریا را راه‌وار، آرام و با طمأنینه پشت سر می‌گذارید، کل این منطقه دریایی برای شما یک بستر خاکی و خشک می‌شود، ﴿فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا﴾؛<sup>۱۹</sup> وقتی عصا زدی، این سطح دریا برای شما خشک می‌شود و جاده خاکی می‌شود، بعد عبور می‌کنید؛ وقتی از این جاده خاکی و خشک عبور کردید، آنها که پشت سر شما هستند و آخرین فرد شما که از دریا گذشت، اینها که کاملاً وسط دریا آمدند، این بستر خشک و خاکی به حالت اولی درمی‌آید، ﴿فَعَشِيَهُمْ مِنْ آلِئِمٍّ مَا غَشِيَهُمْ﴾؛<sup>۲۰</sup> این دریای خروشان، اینها را به کام خود فرو می‌برد. این راه نجات بخشی شماست! فرمود: ﴿فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا﴾.

### طمأنینه حضرت موسی در برابر شك و تردید بنی اسرائیل

ولی بدانید که ﴿إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ﴾، غفلت نکنید، تجهیز بشوید، آماده بشوید، با سرعت حرکت کنید و راهتان هم از راه دریاست، نگویید که به کدام طرف برویم؟ چون وجود مبارک موسای کلیم وقتی که به لبه دریا رسیدند، عده‌ای گفتند که ما را به خطر انداختی! جلو که آب است و غرق شدن است و پشت سر هم که ارتش جرّار فرعون است؛

۱۸. سوره‌إسراء، آیه ۱.

۱۹. سوره طه، آیه ۷۷.

۲۰. سوره طه، آیه ۷۸.

با «ضرس قاطع» فرمود: ﴿كَلَّا﴾ چه می‌گویی؟! ﴿إِن مَّعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾<sup>۲۱</sup> چون از همان اوّل در سوره مبارکه «طه» فرمود: ﴿إِنِّي مَعَكُمْ﴾<sup>۲۲</sup> من با شما هستم! اگر خدا با ماست، دریا برای اوست، صحرا هم برای اوست، این یک طمأنینه کلیمی می‌خواهد! وقتی آن بنی اسرائیلی اعتراض کرد که جلو خطر غرق هست و پشت سر خطر ارتش جرّار فرعون، با «ضرس قاطع» کلیم حق فرمود: ﴿كَلَّا﴾ نه جلو خطر دارد و نه پشت سر! اگر برگردیم پیروزیم و اگر برویم دریا در اختیار ماست ﴿كَلَّا إِن مَّعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾، دستور آمد که ﴿فَاضْرِبْ لَهُم طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا﴾ این عصا را بزن به دریا که خشک می‌شود، حضرت هم این کار را کرد، فرمود: ﴿وَإِذْ تَرْكُ الْبَحْرَ رَهَوًا﴾ شما به مقصد می‌رسید، اما ﴿إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرِفُونَ﴾ همه آنها غرق می‌شوند، چون ﴿فَغَشِيَهُمْ مِنْ أَلِيمٍ مَا غَشِيَهُمْ﴾ بعد فرمود آثار دیگری دارند که ﴿كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ﴾ که بخش‌های دیگر است و «ماترك» اینها را دارد بازگو می‌کند،

### مشکل بودن حفظ حکومت اسلامی بدون همراهی مردم

عمده آن است که وجود مبارک کلیم حق فرمود - وجود مبارک ابراهیم هم همین حرف را زد عرض کرد - خدایا! دین مردم از طرف شما حق است، مشروعیت حق است، مردم باید بنده خدا باشند و همه ما هم بنده خداییم؛ ولی تا جامعه نپذیرد و ما را همراهی نکند، دینداری مردم مشکل است. به ذات اقدس الهی عرض کرد خدایا! با اینکه حضرت ابراهیم معمار کعبه بود، با اینکه قربانی را به آن صورت انجام داد، با اینکه آتش برای او گلستان شد، با اینکه ﴿فَجَعَلَهُمْ جُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ﴾<sup>۲۳</sup> همه این کارها را کرد! عرض کرد به هر حال توفیقی باید

۲۱. سوره شعراء، آیه ۶۲.

۲۲. سوره طه، آیه ۴۶.

۲۳. سوره انبیاء، آیه ۵۸.

نصیب بشود که مردم با ما باشند، ﴿فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾<sup>۱</sup> خدایا! ما کعبه را ساختیم، همه کارهایی که دستور دادی انجام دادیم و آتش هم برای مردم گلستان شد، ولی تا دل‌های مردم با ما نباشد حفظ حکومت اسلامی کار آسانی نیست، ﴿فَاجْعَلْ أَفْتِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ﴾؛ دل‌های مردم به طرف بچه‌های ما باشند؛ یعنی بچه‌های ما هم کاری نکنند که دل‌های مردم را جذب نکنند! دو طرفه باید باشد؛ هم ما کاری نکنیم که دل‌های مردم را جذب نکنیم، بی‌راهه نرویم، راه کسی را نبندیم و هم مردم به دستورات دینی احترام بگذارند، رابطه طرفینی است! فرمود این کار را نکنید، البته حرف همه انبیا همین‌طور بود! اینکه فرمود: ﴿أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ﴾ مردم باید بدانند درست است که مخلوق و بنده خدا هستند، اما این حرمت را هم دارند که «أمانة الله» می‌باشند، این یک ارزش است! یعنی خودمان مخلوق و بنده خدا هستیم درست است؛ اما ما را خدا رها نکرده! همه ما البته امانت الهی هستیم! امروز وجود مبارک ولی عصر امین ماست، ما اگر باور نکنیم که حضرت امین ماست و خودمان را به اذن خدا در تحت رهبری آن حضرت قرار بدهیم، إِنَّ شَاءَ اللَّهُ - نظام ما - «إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» محفوظ خواهد بود. جریان راهپیمایی را هم هیچ‌کدام فراموش نکنیم، با جلال و شکوه شرکت کنیم و این نظام را امانت الهی بدانیم و بدانیم که همه ما وابسته به وجود مبارک ولی عصر هستیم و محفوظ خواهیم ماند.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»